

# نگاهی دوباره به دکتر علی شریعتی

س. حسام

مرا مؤذبانہ!! «رواہ» ی دانسته‌اند که «چون در مصاف با شیر عاجز است پس به فلانش می‌چسبد»!!

کمال فضیلت و نبالت چنان مربی و مرشد و معلمی را از افاضات مربیان و متعلمانی مانند دکتر رادمنش‌ها و سیدان‌ها باید استنباط کرد.

حرف حساب، محتاج فحاشی و بدگویی نیست. اگر شریعتی مدرک دکتری یا حتی فوق‌لیسانس یا پدر و جنش تصدیق اجتهاد یا اجازه‌ی حدیث یا تصدی امور حسبیه از علما و مراجع دارند آن مدارک را ارائه دهند. من نوشته‌ام که شیخ محمدتقی شریعتی چهره‌ی نیمه‌فرهنگی / نیمه‌روحانی بود. زیرا محمدتقی شریعتی از ۱۳۱۴ در عهد رضاشاه آموزگار دبستان شد. در ۱۳۲۹ در حالی که بدون مدرک دبیر دبیرستان‌ها شده بود، کاندیدای مجلس شد. عبا و عمامه‌اش را هم برداشته بود. شرح حال‌های خود دکتر شریعتی او را «دکتر جامعه‌شناسی ادیان» معرفی می‌کند. این شیعیان ارتوکس شریعتی بفرمایند دکتر شریعتی، کجا و از کدام دانشگاه دکتری جامعه‌شناسی یا تاریخ ادیان گرفته است؟ یا حتی بگویند کجا اسلام‌شناسی خوانده؟ پیش چه استادی؟ کدام یک از متون اسلامی را اعم از ادب، فقه، اصول، منطق، فلسفه خوانده؟

من از منتقدان مقاله‌ام متشکرم که با حمله به من موجب شدند زوایای دیگری از دکتر شریعتی و پایه و مایه‌اش مطرح شود. کم‌اطلاعی دکتر شریعتی از مبانی فلسفه و عرفان و فقه و اصول در سخنرانی‌های‌شان موج می‌زند و شهادت گواه صادقی مثل شهید مرتضی مطهری در این ابواب، حجت است. اما درباره‌ی دانش آکادمیک و مدرک دانشگاهی ایشان، بهترین شاهد دکتر جلال متینی، رییس مستقیم ایشان است که کتاب مستقلی در دوپست صفحه در سوئد با عنوان **دکتر علی شریعتی در دانشگاه مشهد** منتشر کرده است و بعداً هم در تأیید آن نوشته‌های مستند خود نوشته است: «دانشگاه تصمیم گرفت از استخدام دارندگان دکتری دانشگاهی /

یونیورسیتته‌ی فرانسه که در کشور صادرکننده‌ی آن نیز پیشیزی ارزش نداشته خودداری کند... تنها استثناء، علی شریعتی مزینانی بود دارای درجه‌ی لیسانس ادبیات فارسی از مشهد و دکتری دانشگاهی / یونیورسیتته در هیگیولوژی Higiology و دیگری محمدعلی برادران رفیعی بود دارای لیسانس رشته‌ی زبان فرانسه از دانشکده‌ی ادبیات مشهد و دکتری دانشگاهی روان‌شناسی از پاریس. این دو تن در زمان ریاست آقای احمدعلی رجایی بخارایی برخلاف مصوبه‌ی شورای دانشکده‌ی ادبیات مشهد استخدام شدند.» (مجله‌ی ایران‌شناسی، سال نوزدهم، شماره ۵ سوم، پاییز ۱۳۸۶، ص ۵۳۳) این کلام دکتر متینی که آقایان دکتر رادمنش و سیدان از ایشان به «استاد پایبون مدار» تعبیر کرده‌اند از جهت مضمون با فرمایش آقایان دکتر رادمنش و سیدان تفاوت و تهافتی ندارد یعنی هر سه قائل‌اند که شریعتی، درجه‌ی دکتری یا حتی معادل دکتری یا درجه‌ی فوق‌لیسانس نداشته بلکه ورق پاره‌ی به‌نام دکتر یونیورسیتته / دانشگاهی داشته. منتهی دکتر متینی نوشته‌اند که این «ورق‌پاره» در کشور صادرکننده‌ی آن هم «پیشیزی ارزش ندارد»، در حالی که آقایان دکتر رادمنش و سیدان می‌گویند که مدرک کنایی استاد محترم ایشان لابد پیشیزی ارزش دارد.

□ در مجله‌ی حافظ مورخ اسفند ۱۳۸۶ مقاله‌ی با عنوان «نگاهی دیگر به دکتر علی شریعتی» به قلم حقیر چاپ شده بود که بعد از آن در هر شماره چند مقاله / نامه در تأیید یا انکار آن چاپ شده است. از جمله جناب آقای دکتر عزت‌الله رادمنش استاد محترم دانشگاه فردوسی مشهد و همکارشان آقای شمس‌الدین سیدان مقیم تهران در بخش «برخورد آراء و اندیشه‌ها» ی مجله‌ی مورخ تیر ۸۷ در مقام قلمردانی از مقامات و کرامات مرحوم دکتر شریعتی با بی‌رحمی تمام به این بنده حمله کرده‌اند؛ به قول حافظ:

به تنگ چشمی آن ترک لشکری نازم

که حمله بر من درویش یک‌قبا آورد  
اولاً باید تکرار کنم که بنده، زنده‌نام دکتر علی شریعتی را یکی از موثرترین چهره‌های فرهنگی و موثرترین آن‌ها در حوزه‌ی روشنفکری دینی ایران در قرن اخیر می‌دانم و شواهد این واقعیت را انکار نمی‌کنم. مثل این که ایشان در آماده‌کردن مردم ایران برای سرنگون کردن رژیم پهلوی و ایجاد انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ بسیار موثر بودند. یا این که سخنرانی‌های‌شان که از نوار پیاده شده و به‌صورت جزوه و کتاب منتشر شده است، پُر خواننده‌ترین کتاب‌های نسل انقلاب ۱۳۵۷ بوده است و یا این که همین الان هم نه تنها دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه مشهد که شریعتی فارغ‌التحصیل و بعدها چند سال استادیار آن دانشکده بوده‌اند به نام ایشان نام‌گذاری شده، بلکه در تهران هم جاده‌ی قدیم شمیران که ایشان در «حسینیه‌ی ارشاد» واقع در آن جاده، سخنرانی می‌کرده، به نام ایشان معروف است. اما این که تأثیر آموزه‌ها، پیام‌ها و شعارهای ایشان به سود جامعه‌ی شیعی ایران یا به ضرر آن بوده است، محتاج بررسی بیش‌تر و بهتر با یک رویکرد نقادانه - نه متعصبانه و رابطه‌ی مرید و مرادی - است.

ثانیاً بنده در این که «دکتر» شریعتی، یک اندیشمند ایرانی شیعی اروپا دیده در عداد متفکران، معلمان و استادان دانشگاه بوده‌اند مناقشه‌ی نکرده‌ام. الا این که گفته‌ام که ایشان خیلی عالم و محقق نبودند و بیش‌تر یک موج‌ساز فرهنگی و سخنران تأثیرگذار بودند تا یک دانشمند عمیق یا یک استاد و پژوهشگر صاحب‌نظر. بعد هم به استاد روایات موثق، نوشته‌ام که ایشان مدرک دکتری نداشته‌اند. با این همه چون شریعتی به‌عنوان یک چهره‌ی بسیار موثر فرهنگی در ایران مطرح است به بیان مطالبی از زندگی شخصی، خاستگاه خانوادگی و سوابق تحصیلی ایشان به استاد منابع مکتوب موجود دست زده‌ام و نه بیش‌تر.

حالا آقای دکتر رادمنش و آقای شمس‌الدین سیدان ضمن ادعای «کرامات و الطاف خفیه» برای زنده‌نام دکتر شریعتی، مدعی شده‌اند که شریعتی حتماً مدرک دکتری داشته و وزارت علوم و آموزش عالی ایران هم مدرک او را تأیید کرده است زیرا اگر مدرک دکتری نمی‌داشته به مقام شامخ تدریس در دانشگاه مشهد نمی‌رسید و در آن‌جا به تربیت و تعلیم دست‌پروردگان محترم مفخمی مثل خود آقایان دکتر رادمنش و سیدان توفیق نمی‌یافت. آقایان در همان پاراگراف افتتاحیه‌ی «دفاعیه» ی خودشان، مقاله‌ی مرا به «خصوصیت و کینه‌توزی نادانان» تعبیر کرده و هم خدا را شکر کرده‌اند که «جعل اعدائنا = هم من الحماة» و بعد «به تعبیر خود شریعتی»

دکتر متینی - رییس سابق دانشگاه فردوسی مشهد - نوشته است که پایان‌نامه‌ی شریعتی، ترجمه‌ی بخشی از کتاب فضائل بلخ به زبان فرانسه بود که جمعا متن و ترجمه در حدود یک صد و سی صفحه! بیش‌تر نبوده است و به همین دلیل، دانشگاه مشهد با دانشگاه فرانسه مکاتبه می‌کند. مسوولان دانشگاه فرانسه می‌گویند که این رساله را قابل قبول نمی‌دانند اما چون دانشجوی بوریس‌ی دولت شاهنشاهی بوده و بورس او هم مدت‌ش تمام شده و قابل تمدید نبوده، آن رساله را به‌ناچار پذیرفته‌اند و تصدیقی بی‌ارزش از آن دست به او داده‌اند که از جهت فرمالیته، گواهی‌نامه‌ی باشد بر ثبت‌نام این دانشجوی در آن دانشگاه و مصرف‌شدن مبالغی فرانک فرانسه به‌عنوان بورس دولت شاهنشاهی به‌وسیله‌ی این دانشجوی ایرانی در طول برخورداری از آن بورس. چه اگر هیچ گواهی‌نامه‌ی داده نمی‌شد، معنایش این بود که دانشجوی به تعهد خود عمل نکرده و بورس چند ساله را به کلی بر باد داده است.

بنده برای اثبات این که دکتر شریعتی، مدرک دکتری نداشت در مقاله‌ام در حافظ مورخ اسفند ۸۶ از سه شاهد صادق نقل قول‌هایی آورده بودم که نفر اول آقای دکتر محمد حبیب‌اللهی - از نتایج و نیاثر حاج میرزا حبیب مجتهد خراسانی - بود که او خودش در مشهد و پاریس با دکتر شریعتی هم‌دوره بوده



و مردودشدن رساله‌ی شریعتی را او از پروفسور ژیلبرت لازار Lazard استاد راهنمای پایان‌نامه‌ی شریعتی و خودش نقل کرده است. شاهد دوم آقای دکتر جلال متینی یعنی رییس مستقیم دکتر شریعتی در دانشگاه مشهد بود که به‌همین دلیل در کتابی منفرد، پته‌ی شریعتی را روی آب ریخته است. نفر سوم آقای محمد عظیمی کارمند دانشگاه مشهد بود. آقایان دکتر رادمنش و سیدان هیچ اشاره‌ی به اظهارات دکتر حبیب‌اللهی نکرده‌اند و به عوض پاسخگویی به اظهارات دکتر متینی هم با اشاره‌ی مسخره‌آمیز به ایشان به‌عنوان «استاد پاپیون‌مدار»، مطلقاً وارد نفس مساله نشده‌اند. این آقایان برای دفاع از شریعتی، نوشته‌اند که حتماً حسابی و کتابی منظم در کار بوده که دکتر شریعتی در دانشگاه استخدام شده است. اما درباره‌ی استاد دیگر خودشان یعنی دکتر متینی، نمی‌فرمایند که اگر حساب و کتابی در کار بوده چه‌گونه این «استاد پاپیون‌مدار» و لابد ناصالح، رییس دکتر شریعتی بی‌پایون علم و اصلح شده است؟ آقایان سیدان و رادمنش، گویا فقط زورشان به

سومین شاهد من یعنی آقای محمد عظیمی رسیده و با مانور دادن روی این شاهد که به خلاف آقایان دکتر متینی و دکتر حبیب‌اللهی که هر دو استاد دانشگاه‌اند، کارمند کارگزینی دانشگاه بوده به ایشان بیش‌تر حمله کرده‌اند. عرض بنده، این است که ما نیاز به شهادت شهود صادق و بی‌غرض داریم. من در اظهارات آقای محمد عظیمی مطلبی که شائبه‌ی غرض‌ورزی در آن باشد، ندیدم و لذا آن را در مقام استشهاد نقل کردم. با کمال تاسف آقایان دکتر رادمنش و سیدان و دیگران که در مقام انکار عرایض من مطالبی مرقوم داشته‌اند، هیچ‌کدام هیچ سند، مرجع و مستندی ذکر نکرده‌اند.

این که آقای دکتر محمد حبیب‌اللهی از قول پروفسور لازار نقل کرده‌اند که: «شاید علی شریعتی باهوش بوده باشد، ولی در مورد تزش کار مهمی انجام نداده است»، به این معنی است که تزش شریعتی که برای اخذ دکتری دولتی = دتا تدوین شده بود، مردود واقع شده و لذا او نتوانسته است دکتری دولتی بگیرد و در عوض به او ورق‌پاره‌ی به‌نام دکتر دانشگاهی = یونیورسیته داده‌اند که به قول دکتر متینی و دیگران «پیشیزی ارزش ندارد». پس «تزش او» شامل ۱۳۰ صفحه در «فضائل بلخ» اشاره به مردود شدن شریعتی پس از ارائه‌ی آن تزش برای اخذ دکتری دولتی است و این است که ناگزیر و ناچار اکتفا به صدور مدرک بی‌ارزشی به‌نام دکتر دانشگاهی می‌کنند، نه این که تزش او، به‌عنوان تزش دکتری دولتی پذیرفته شده باشد و به‌علت کم‌کاری و کم‌اهمیتی با نمره‌ی پایین قبول شده باشد.

آقایان دکتر رادمنش و سیدان از همان آغاز نوشته‌شان، مرا متهم کرده‌اند که گفته‌های آقای سیدحمید روحانی [و آقای ابوالحسن مندر] را درباره‌ی دکتر شریعتی تکرار کرده‌ام و این دروغ بزرگ و بهتان عظیم است. آقای روحانی موکناً می‌گویند که دکتر شریعتی، عامل ساواک بوده است و دلیل هم می‌آورند که ایشان تا روز آخر حیات خود، حقوق حقه‌ی دولتی خود را با سمت استادیار گرفته‌اند حتا روزهایی که در زندان بوده‌اند! و نیز شاهد می‌آورند که شریعتی هیچ‌گاه کیفرخواستی علیه‌اش صادر نشد و در هیچ دادگاهی محاکمه نشد و به هیچ کیفر و مجازاتی محکوم نشد. بلکه پس از آزادشدن از زندان ساواک بعد از ۱۸ ماه، با بیست سال سابقه (شامل چند سال آموزگاری و چند سال هم که بوریس‌ی دولت بوده‌اند و بعد از مراجعت چندی دبیر دبیرستان‌ها و سپس استادیار دانشگاه مشهد) بازنشسته شده و تا آخرین روز حیات هم، حقوق بازنشستگی گرفته است. آثار آقایان روحانی و مندر، مکرر چاپ شده. اما بنده در تمام نوشته‌ی خودم اصلاً و ابداً یک کلمه به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از مطالب آقایان روحانی و مندر، نقل نکرده‌ام، زیرا من تخصصی و اطلاعی از جاسوسی و زمینه‌های آن ندارم و حقاً هم در قلب خود و نیز در عقل خودم نمی‌توانم علی شریعتی را جاسوس رژیم محمدرضاشاه پهلوی تصور کنم. نامه‌ی چهل صفحه‌ی شریعتی به ساواک را هم از مقوله‌ی تلاش شریعتی انقلابی برای گمراه کردن ساواک می‌دانم. لذا اتهام آقایان دکتر عزت‌الله رادمنش و سیدان که من ناقل فرمایشات آقای روحانی‌ام، بهتان است.

آقایان، از طرفی به آقای محمد عظیمی کارمند کارگزینی دانشگاه مشهد که پته‌ی شریعتی را روی آب ریخته است بدگوی کرده و به طنز او را دوست دانشمند من خوانده‌اند که لابد منظورشان این است که کارمند دانشگاه قدرت تشخیص مدرک داشتن یا نداشتن اعضای هیات علمی را ندارد و از طرف دیگر از دکتر متینی و دیگر استادانی که از نداشتن دکتری دولتی شریعتی سخن گفته‌اند مذمت کرده‌اند. ما فقط داوری رییس مستقیم شریعتی یعنی دکتر متینی را درباره‌ی او نقل می‌کنیم.

«علی شریعتی (علی مزینانی) از زمانی که به‌عنوان دانشجو در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی در سال اول تاسیس دانشکده‌ی ادبیات مشهد به تحصیل مشغول شد تا زمانی که به‌عنوان «شاگرد رتبه‌ی اول» [در اصل داخل گیومه است] فارغ‌التحصیل گردید و برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا اعزام گردید و پس از چند سالی با دکتری دانشگاهی [که پیش‌تری ارزش ندارد] به مشهد بازگشت و در شرایط استثنایی به استادیاری «تاریخ» برگزیده شد و چهار پنج سالی تدریس کرد و بعد بی‌موافقت دانشکده‌ی ادبیات و گروه آموزشی تاریخ مامور خدمت در وزارت علوم و آموزش عالی شد و... همیشه برای دانشکده‌ی ادبیات و دانشگاه مشهد مسأله‌آفرین بود.» (همان‌جا، ص ۵۲۲)

اولاً دکتر متینی تأکید دارد که شریعتی در اولین سال تاسیس دانشکده‌ی ادبیات مشهد در آن دانشکده‌ی محقر ثبت‌نام کرد. نمی‌دانم خوانندگان، اولین سالی را که دانشگاه آزاد اسلامی تشکیل شد به یاد می‌آورند، اگر نه بی‌نظمی‌های کار را فقط باید خود تصور کنند. همین قدر باید عرض کنم که در ابتدای تأسیس این دانشگاه‌ها، نیازی به کنکور نبود. در ۱۳۳۵ مؤسسين دانشکده‌ی ادبیات مشهد همه‌ی کسانی را که دیپلم ادبی داشتند - با هر معدلی - در دانشکده ثبت‌نام کردند و با این همه با این‌که تعداد دانشجویان سال اول دانشکده پنجاه نفر تعیین شده بود، فقط سی و نه نفر داوطلب ثبت‌نام پیدا شد که یکی از آن‌ها علی مزینانی = شریعتی - آموزگار دبستان روستای احمدآباد در اطراف مشهد - بود؛ حضور و غیاب و تدریس و تدریس و امتحانات هم نظمی نداشت.

ثانیاً دکتر متینی هم‌چنین «شاگرد رتبه‌ی اول» شدن شریعتی را داخل گیومه گذاشته چون احراز این رتبه را نتیجه‌ی مواضع، تقلب و توطئه می‌دانسته است چنان‌که در مقاله‌ی بی‌صراحت نوشته است:

«علی مزینانی شریعتی در سال اول تاسیس دانشکده‌ی ادبیات مشهد در سال ۱۳۳۵ در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی ثبت‌نام کرد. آقای سیداحمد خراسانی معلم دانشکده به شاگرد رتبه‌ی اول این رشته در سال آخر (سال سوم)، نمره‌ی تجدیدی داد تا علی شریعتی شاگرد رتبه‌ی اول شود و با استفاده از بورس تحصیلی به اروپا برود. کار به این نحو انجام شد گرچه سابقه نداشت شاگرد رتبه‌ی اول رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی را به فرانسه یا انگلیس بفرستند ولی او به فرانسه رفت و چهار سالی در آن‌جا ماند... پیش از داوطلبی استادیاری دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه مشهد، برای استادیاری به دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران مراجعه کرده بود ولی گروه آموزشی تاریخ آن دانشگاه، مدارک او را کافی تشخیص نداده بود... با موافقت مقام‌های امنیتی در تهران به سخنرانی در حسینیه‌ی ارشاد پرداخت... در مدتی که... در حسینیه‌ی ارشاد سخنرانی می‌کرد... حقوق و مزایای خود را از دانشگاه مشهد دریافت می‌کرد. بعد هم با توجه به سنوات خدمت آموزگاری و اعزام دانشجویی و تدریس بازننشسته شد» (همان‌جا، بهار ۸۷، صص ۱۲۶-۱۲۸)

بنده آن سیداحمد خراسانی «معلم دانشکده» را که به تعبیر اخوان ثالث از «زنادقه‌ی سادات» بود، خوب می‌شناختم. در ضمن، مسلم است که بعضی از اوراق امتحانی را به‌علت بی‌اعتنایی معلمین به وضع موجود، خود علی شریعتی تصحیح کرده و به خودش بیش‌ترین نمره‌ها را داده است.

آقایان منتقد از این‌که من شواهدی از بحران هویتی و شخصیتی مرحوم شریعتی را ارائه داده‌ام، ناراضی به نظر می‌رسند؛ در حالی که بحران هویتی شریعتی نه تنها در زندگی فردی و جمعی و آثار شفاهی و کتبی‌اش بلکه در اعتیاد او به سیگار هم متبلور بود. او به شهادت همه‌ی کسانی که او را دیده‌اند

و می‌شناسند یک سیگاری مداوم Change Smoker بود یعنی هر سیگار تازه را به آتش سیگار قبلی روشن می‌کرد و به قول خودش در کبریت صرفه‌جویی می‌کرد! کافی است که کسی مختصری روان‌شناسی خوانده باشد و به قول فروید مفهوم Fixation مرحله‌ی Oral را در مبتلایان به عدم تعادل روانی و محرومیت‌های جنسی، بشناسد تا ابعاد روانی و غیربهداشتی کسی را که به این اعتیاد دچار است و چنین الگوی مصرف Pattern - بیش از یکصد و هشتاد نخ سیگار در روز - دارد، حدس بزند.

آقایان در صفحه‌ی ۶۴ مجله نوشته‌اند که چون عده‌ی از دانشجویان شهرستان‌ها برای شنیدن سخنرانی مرحوم شریعتی به تهران می‌آمده‌اند سخنان وی مقبول و مشروع است زیرا دانشجویان ولایات مذکور، در زمره‌ی عوام‌الناس نیستند: بنده در پاسخ می‌گویم: این‌که مردم در مقاطعی تبعیت از بعضی چهره‌های سیاسی، فرهنگی و دینی کرده‌اند و به آنان عشق ورزیده و زیر علم آنان سینه زده و حتا به آن‌ها رأی داده‌اند نباید مانع از بررسی مجدد و بازشناسی آن‌ها شود. یادتان باشد که در اولین انتخابات مجلس پس از انقلاب، سخنران مذهبی کت و شلواری دیگری به‌نام فخرالدین حجازی که از قضا او هم همشهری شریعتی و فارغ‌التحصیل دانشگاه مشهد و آموزگار سابق بود، در سال اول انقلاب، در پایتخت مملکت یعنی تهران بزرگ یک میلیون و دویست هزار رأی آورد و نماینده‌ی اول تهران در مجلس شد یا شخص کم‌سواد دیگری که او هم از قضا فاقد مدرک دکتری بود به‌نام ابوالحسن بنی‌صدر با آراء مستقیم مردم به ریاست‌جمهوری رسید. آقایان سیدان و دکتر رادمنش می‌فرمایند که چون تعدادی از دانشجویان دانشکده‌های پزشکی مشهد و نفت آبادان و علوم تبریز، برای شنیدن سخنرانی شریعتی سر و دست می‌شکستند آن‌گوشه‌ی نامور و خطیب زبان‌آور از نقد و انتقاد مبری و در شمار قدیسان است و کسی حق ندارد به‌عنوان یک تحقیق تاریخی و رجالی، در اطراف او وارد جز و بحث شود. این موضع‌گیری ممکن است برای بقای وجهت اغلوطه‌های ایران خوب باشد اما برای ایران و فرهنگ ایران و آینده‌ی ایران خوب نیست. جامعه‌ی ما به قول معروف، امروز از شریعتی عبور کرده و به قول اکبر گنجی، شریعتی دیگر به موزه‌ی تاریخ رفته.

آقای دکتر رادمنش که خودش از دانشگاه مشهد کنار گذاشته شده است از سویی می‌گوید که چون شریعتی در دانشگاه مشهد استخدام شده و دانشگاه‌ها هم حساب و کتاب دارند، حتماً مدارک او صحیح و دکتری او مسلم است؛ زیرا اوضاع دانشگاه‌ها چندان هم درهم و برهم نبوده و گر نه بنده هم می‌توانستم خودم را دکتر جا بزنم. مسأله‌ی من هم همین است که هم‌وطنان من امثال آقایان رادمنش و سیدان معتقدند که: «می‌توانستید خود را دکتر جا بزنید و اگر نکرده‌اید، دلیل بی‌عرضگی شما بوده است.»

سلمانا. من از تک‌تک پنجاه هزار نفر اعضای محترم هیئات علمیه‌ی دانشگاه‌های دولتی و آزاد و غیرانتفاعی کشورمان، قدیماً و حدیثاً و ذکوراً و اناثاً بی‌سوادترم. چیزی که می‌ماند این است که بنده با همین مرتبه از سواد کم که دارم، حرف درستی زده‌ام. من در مقاله‌ی قبلی‌ام نوشتم اگر شریعتی به دانشگاه تهران راه می‌یافت، تن به تحصیل در دانشکده‌ی بی‌کنکور مشهد نمی‌داد و اگر دانشگاه تهران او را استخدام کرده بود، در دانشگاه مشهد استخدام نمی‌شد؛ کما این‌که اگر به آن روستازاده‌ی شهرنشین اجازه می‌دادند که در شهر مشهد مقدس، آموزگار دبستان باشد، قطعاً انتخاب نمی‌کرد که از شهر مشهد، با دوچرخه به سمت معلم الاطفال به جانب

۲- شریعتی پس از وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، در پاریس به دلیل حمایت از آیت‌الله خمینی، از جبهه‌ی ملی رانده شد تا آن‌جا که مقاله‌ی که با عنوان «مصدق رهبر ملی، خمینی رهبر مذهبی» برای نشریه‌ی ایران آزاد نوشته بود، از سوی همان نشریه که خود شریعتی عضو هیأت تحریریه‌ی آن بود، به دلیل اکثریت داشتن اعضای جبهه‌ی ملی در شورای نویسندگان آن نشریه، رد شد و به چاپ نرسید. شریعتی هم از جبهه‌ی ملی برید و به نهضت آزادی پیوست.

۳- شریعتی چون پدرش قبلاً معمم بوده و بعد به خیال خودش برای ترقی و تعالی، از کسوت روحانی خارج شده و در مشهد در زمان رضاشاه با سمت «آموزگاری» استخدام دولت شده بود، نسبت به روحانیت سنتی که از رفاه و حرمت بیش‌تر برخوردار بودند، غبطه می‌خورد. اگر کسی به روان‌شناسی هنری / فرهنگی این چهره برسد، قطعاً به این نتیجه می‌رسد که یکی از عوامل موضع‌گیری شریعتی در برابر مرجعیت و روحانیت این است که او و خانواده‌اش، نیمه‌فرهنگی / نیمه روحانی بودند یعنی نه از مزایای سکولارها برخوردار بودند نه از منابع روحانیت منتفع می‌شدند. به این معنی که: کسی که نه زر داشت، نه زور، نه تزویر، خود علی شریعتی بود!

بنابر این، نادرست‌تر از همه‌ی مسائل در نوشته‌ی آقایان سیّدان و دکتر رادمنش، جمله‌ی پایانی ایشان در دفاع از شریعتی است که می‌گویند مظلّم حکومت بنی‌امیه را به حساب محمد (ص) نگذارید یعنی دکتر شریعتی - نعوذ بالله - حضرت محمد (ص) است و دین رحمت و کیش عطاوفت را تبلیغ کرده، بعد متصدیان انقلاب ۱۳۵۷ آن را از مسیر خود منحرف کرده‌اند. عجیباً! مگر شریعتی مبلغ حکومت اسلامی و تشیع سرخ علوی نبود و جوانان انقلاب از شعارهای انقلابی او تغذیه نمی‌شدند؟ دکتر علی شریعتی، دارندگان زر و زور و تزویر را محکوم می‌فرمود و قدرت را برای مستضعفین فی‌الارض، آرزو می‌نمود. شریعتی در ذهن و زبانش کسانی چون خودش و شهید محمدعلی رجایی و محمود احمدی‌نژاد را برای زمام‌داری و مبارزه با زر و زور و تزویر و رهبری جامعه مناسب می‌دانست؛ یعنی معلم یا مدرسی مردمی که نه به طبقه‌ی ثروتمندان متعلق است نه از خانواده‌ی نظامی برخاسته و نه در کسوت روحانیون است. بنابراین، حکومت اسلامی پس از انقلاب، همان چیزی است که شریعتی آن را بشارت می‌داد؛ نه آن‌که او نعوذبالله، حضرت محمد (ص) باشد و رجایی و احمدی‌نژاد، اشراف‌زادگان اموی یا نماینده‌ی زر و زور و تزویر.

آقایان دکتر رادمنش و سیّدان در صفحه‌ی ۶۵ نوشته‌اند که من بی‌اطلاع بوده‌ام که دکتر شریعتی پس از سفر به لندن، با «سران انقلابیون ضدّ شاه، تماس مستقیم برقرار کرده» است. می‌خواهم عرض کنم که نه! من علم غیب نداشتم که ایشان نه تنها با دکتر حسن حبیبی، دکتر صادق طباطبایی، دکتر صادق قطب‌زاده و دکتر ابوالحسن بنی‌صدر - که البته هیچ‌کدام مدرک دکتری رسمی دولتی ندارند، در فرانسه تماس گرفته بودند؛ ولی می‌دانم که ایشان در انگلستان هم‌چنین با دکتر ابراهیم یزدی در آمریکا هم تماس داشتند و در نامه‌ی نوشته‌اند که می‌خواهم نزد «ابراهیم» به آمریکا بروم و منظور از آن ابراهیم، همین دکتر ابراهیم یزدی است. دکتر شریعتی در ۱۳۵۶ از انگلیس یک سفر کوتاه هم به فرانسه می‌رود و در خانه‌ی «حسن ابراهیم حبیبی» می‌ماند که همین جناب آقای دکتر حسن حبیبی بعدی است. اما در مقابل برای جبران بی‌اطلاعی خودم،

روستای احمدآباد هجرت! کند و آموزگار مدارس روستایی باشد؛ هم‌چنان که به قول سعدی همین «روستازاده‌ی دانشمند» این اشتباهی عظیم را نیز از خود بروز داد که من غیر حق بورس دولت شاهنشاهی را تصاحب کند و به فرانسه برود. کذا، اگر هر یک از آقایان فرصت فرستادن فرزندان خود به دانشگاه‌های تهران یا اروپا و آمریکا را پیدا کرده باشند، آنان را محکوم به تحصیل در ولایات ایران نخواهند کرد، چنان‌که شریعتی پدر و پسر هم نکردند. یعنی هم محمدتقی شریعتی در بند و بست‌هایی که منجر به «رتبه اول شدن» علی شریعتی و بورس گرفتن او شد، دست داشت و هم علی شریعتی که داعی سبیل «بازگشت به خویش» و «مسئولیت شیعه‌بودن» بود، پسرش احسان را در ۱۳۵۵ به آمریکای جهان‌خوار فرستاد! نکته‌ی دیگری که موجب حمله‌ی آقایان دکتر رادمنش و سیّدان نسبت به من شده است و قبلاً هم جناب آقای بهمن رضاخان - یکی از سران دفتر اسناد رسمی تهران - در پاسخ‌گویی به من به آن موضوع در حافظ شماره‌ی ۴۹ اشاره کرده بودند، مساله‌ی تمویض نام‌خانوادگی مرحوم شریعتی بود. باید عرض کنم که شریعتی تا آخر عمر در شناسنامه «علی مزینانی» بود و دلیل این که به‌خلاف میل‌اش نتوانست نام‌فامیلش را عوض کند این بود که وی می‌خواست، نام‌خانوادگی‌اش را از مزینانی به شریعتی تبدیل کند و لاغیر. اداره‌ی ثبت احوال خراسان می‌گوید که قبل از متقاضی فعلی، در حوزه‌ی قضایی و ثبت شهرستان زادگاه او، دیگری نام‌خانوادگی شریعتی را دارد که از جمله‌ی آن‌ها خانواده‌ی شیخ محمدباقر شریعتی (از وعاظ سبزواری مقیم قم) است. آقای مزینانی مثل بقیه‌ی روستائیان که از نام‌خانوادگی روستایی خود ناراضی‌اند، می‌توانستند نام‌های قشنگ زیبایی که قبلاً کسی انتخاب نکرده باشد - مانند رادمنش، دادمنش، شادمنش، پاک‌منش، نیک‌منش یا آریامنش و ... - انتخاب بفرمایند؛ اما انتخاب نام شریعتی بدون موافقت کسانی که قبلاً آن نام‌خانوادگی را برای خانواده‌ی خود به ثبت رسانده‌اند، ممکن نیست و لذا مرحوم شریعتی تا آخر عمر از این عقده‌ی بحرانی هویت رنج می‌برد و به خصوص اگر او را آقای مزینانی خطاب می‌کردند، بسیار احساس شرمساری می‌کرد.

آقای بهمن رضاخان، ایراداتی بر من گرفته‌اند که در بعضی از آن‌ها حق با ایشان است و من به ایشان حق می‌دهم، از جمله آن‌جا که بیش‌تر با تاکید بر آموزه‌های محمد نخبش و فعالیت‌های سیاسی دکتر شریعتی در حمایت از آیت‌الله خمینی، از من انتقاد کرده‌اند. باید گفت که مواضع دکتر شریعتی نسبت به روحانیت مبارز و انقلابی از این مطالب فهمیده می‌شود: ۱- دکتر شریعتی در تشکل‌های نهضت خدایپرستان سوسیالیست و بعد نهضت آزادی پرورش یافت و بعد لااقل در ابتدا مجاهدین خلق [= منافقین بعدی در جمهوری اسلامی] از او تغذیه کردند تا آن‌جا که شریعتی «قصه‌ی حسن و محبوبه» را برای حسن آلاپوش و محبوبه متحذین که هر دو از چریک‌های سازمان مجاهدین بودند و هر کدام جداگانه به‌دست ماموران رژیم سابق در عملیات چریکی کشته شدند، نوشت و در آن کتاب، حسن آلاپوش را جایگزین امام علی و محبوبه متحذین را جایگزین حضرت زینب کرد و مژده داد که انقلاب علوی به‌دست این‌گونه کسان پیروز خواهد شد. شریعتی، هم‌چنین در دوازدهم شهریور ۱۳۵۰ پس از اعلام خبر اعدام ده نفر از چریک‌ها در حسینیه‌ی ارشاد و مسجد جامع نارمک در خیابان سمنگان سخنرانی «شهادت»‌اش را اجرا کرد و طرفداران چریک‌ها در نارمک تظاهرات کردند.

می‌خواهم بپرسم که آیا آقایان می‌دانند که جناب آقای یاسر عرفات رهبر سازمان آزادی‌بخش فلسطین که از علاقه‌مندان به منافع ملی ایران بودند!! در لبنان در مراسم ختم شهید! شریعتی سخنرانی فرمودند و به قصد حمایت از شهروندان ایران زمین! از زحمات و خدمات آن شهید عالم اسلام، تجلیل فراوان کردند؟ همان یاسر عرفات معززی که پس از عملی شدن ایده‌آل آن مرحوم یعنی پیروزی انقلاب به عنوان اولین «رییس دولت» به ایران تشریف آوردند و مورد نهایت اعزاز و احترام همفکران دکتر شریعتی عزیزمان قرار گرفتند اما بعد از جنگ طرف صدام را گرفتند!

تنها منظور و مقصود من از تحریر مقاله، اثبات این معنی بود که دکتر شریعتی بیش‌تر یک معلم پُرشور، سخنران دانشور و مبلغ هنرمند و جذاب بود تا یک استاد محقق درس‌خوانده‌ی عمیق. حالا توضیح بیش‌تر می‌دهم و می‌گویم: مخاطبان دکتر شریعتی، دانشجویان بودند. شریعتی برای این دانشجویان همان جذابیتی را داشت که مرحوم فخرالدین حجازی برای دیپلمه‌ها و مرحوم شیخ احمد کافی واعظ معروف و محبوب برای شش کلاسه‌ها. خدا شاهد است برای شنیدن منبر مرحوم کافی مردم با اتوبوس از شهرهای دور دست به مهدیه‌ی تهران می‌آمدند ولی این دلیل نمی‌شود که بنده مرحوم کافی را هم‌تراز علمای بزرگ شیعه بدانم. شریعتی را شهید مرتضی مطهری که قطعاً در اسلام‌شناسی حق دآوری دارد، به احسن وجه ضمن نقد جزوه‌های ۱۵ و ۱۶ درس‌های اسلام‌شناسی شریعتی در حسینیه‌ی ارشاد چنین معرفی کرده است:

«نویسنده‌ی جزوه، نظر به غرور بی‌حد و نهایتش، همان‌طور که خاصیت هر مغروری‌ست، عقده‌ی ندانستن علوم اسلامی از فلسفه و کلام و فقه و عرفان و غیره دارد.» (استاد مطهری و روشنفکران، ص ۴۲)

نشانه‌ی از غرور بی‌جای مرحوم شریعتی مزینانی در همان اولین صفحه‌ی کتاب گویش آشکار می‌شود، آن‌جا که می‌گوید: مزینان، روستایی‌ست که «مردان نیرومند و مغرورش، سبزواری‌ها را دهاتی می‌دانند و مشهدی‌ها را گدایان گوش‌بر و مردان تهرانی را زنان ریش‌دار!!» (گویش، چاپ اول، ص ۲) عاقلان دانند که همه‌ی روستاها و شهرهای ایران چه مزینان و تهران و چه هر کجای دیگر همه‌جور آدم از نیرومند و غیرنیرومند و مغرور و غیرمغرور دارند. پس این تنها خود شریعتی‌ست که به‌عنوان یک مزینانی مغرور در اولین صفحه‌ی کتابش، سبزواری‌ها را دهاتی! و مشهدی‌ها را گدا! و مردان تهرانی را زنان ریش‌دار! قلمداد می‌کند و لاغیر.

نیز از راوی صادقی شنیدم که وقتی شهید مطهری قبل از انقلاب همراه علامه طباطبایی به لندن (ظاهرأ برای معالجه‌ی علامه طباطبایی در ۱۳۵۶)، آمده بودند در انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در لندن از شهید مطهری می‌پرسند که نظر شما نسبت به دکتر شریعتی چیست؟ جواب می‌دهند که: «شریعتی، هنرمند خوبی بود!»

البته دکتر شریعتی در میان روحانیون، مخالفان زیادی داشت از جمله مرحوم شیخ محمدتقی فلسفی، شیخ قاسم اسلامی، سیدمرتضی عسکری، شیخ احمد کافی، شیخ محمدتقی مصباح یزدی و بعضی از روحانیون دیگر. حتی خود من در ۱۳۵۱ در تهران در محضر احدی از اعلام علمای تهران بودم که به آیت‌الله خوبی پیام رساند تا حکم تکفیر شریعتی را هرچه زودتر صادر کنند. نیز خود من از دو لب شیخ قاسم اسلامی در خانه‌ی خودش در تخریش شنیدم که سند و مدرک دارد که

عربستان سعودی برای دکتر شریعتی پول فرستاده است که به تشیع سنتی حمله کند. فقط حالا می‌توانم این را بگویم که بالاخره روحانیون نه تنها شریعتی را تکفیر نکردند، بلکه کتک هم نزدند. اما شیعیان ارتلوکس دکتر شریعتی، همان استاد مطهری و همان شیخ قاسم اسلامی را ترور کردند!

در خاتمه باید بگویم که شایعه‌هایی در خصوص عدم التزام عملی شریعتی به احکام عبادی اسلامی - از جمله آن‌که وی در سفر و حضر نماز نمی‌خواند و در ماه رمضان سیگار می‌کشید و این‌ها را من از شاگردان و دوستان او که با وی هم‌نشین و هم‌مجلس بوده‌اند، شنیده‌ام - در اطراف او وجود داشت. اما بنده اصلاً و ابداً در مقاله‌ی خود وارد این مقولات نشده‌ام. ولی حالا می‌پرسم: آخر کسی که نماز نمی‌خواند به چه دلیل سه بار با «کاروان حج حسینیه‌ی ارشاد» به مکه می‌رود؟

اسلام‌شناس قدری مثل شهید مطهری درباره‌ی جزوه‌های اسلام‌شناسی شریعتی نوشته است: این جزوه چیزی که نیست، اسلام‌شناسی‌ست. حداکثر این است که بگویم اسلام‌سرایی یا اسلام شاعری‌ست، یعنی اسلام، موضوع و سوژه‌ی یک نوع شعر و تخیل ولی به‌صورت نثر شده است و البته زیبا هم سروده شده است. (استاد مطهری و روشنفکران، ص ۲۵)

بهر حال، دکتر شریعتی، سخنرانی‌هایش که به‌صورت جزوه درمی‌آمد، وسیله‌ی نسل پیش از انقلاب بسیار خوانده شد و تاثیر عظیمی در ذهن و زبان این طبقه که به قول یک شاعر معاصر «پدران‌شان در مزرعه دارند زیارت می‌کارند»، کرد. رژیم محمدرضاشاه هم بینی و بین‌الله به دکتر علی شریعتی تعرض جدی نکرد و خود شریعتی هم در نامه‌ی چهل صفحه‌یی‌اش به ساواک، خود را -لا‌بد از باب تقیّه- به‌دلیل مبارزه با چپ‌ها خادم رژیم پهلوی شناساند. رژیم هم موزرانه مقالات او را در ضدیت با کمونیسم در روزنامه‌ی کیهان چاپ کرد، نیز آثارش با این نام‌های مستعار / نیمه‌مستعار چاپ شد: علی مزینانی، علی سبزواری، علی سربداری، علی سبزواری، علی خراسانی، ع. سبزواری، علی الهیاری، علی پایدار. و هم‌اینک نیز به فرموده‌ی آقایان دکتر رادمش و سیدان که هر دو از شیعیان شریعتی‌اند، نقد بی‌غرضانه‌ی مرا از آن مرحوم، «می‌توان از کرامات آن بزرگ و الطاف خفیه دانست که برای نونو شدن و تجلی طیف‌ها و اطوار نوین و تازه‌ها از آراء و ابعاد شخصیت او... هم‌چنان افکار و عقاید ژرف و سیال او در مسیر زمان جریان یافته به دانش و ارادت دوستان افزوده و خصومت و کینه‌توزی نادانان را برملا سازد.» سخن آخر و نهایی من این است که قول شهید دکتر بهشتی درباره‌ی دکتر شریعتی، صحیح است که می‌گوید: «سه تصور درباره‌ی دکتر هست. یکی این‌که او مجتهد جامع‌الشرایط عالم است. دوم، این‌که فردی فاسدالعقیده است. سوم آن‌که کاوشگر و جست‌وجوگری بی‌آرام است که اسلام را در حد کتاب‌هایی که در دهه‌های اخیر درباره‌ی زمینه‌های گوناگون اسلامی و شیعی نوشته شده، می‌داند. بنده دکتر شریعتی را در این چهره می‌بینم.» (دکتر شریعتی، جست‌وجوگری در مسیر شدن، انتشارات بقمه، ۱۳۷۸، صص ۶۳-۶۴)

این نکته همان است که بنده در مقاله‌ام به زبان الکن خودم گفته‌ام و اگر شیعیان شریعتی، دست به ترور و فحاشی زنند و فرصت نقد بدهند، این واقعیت‌ها را طی مقاله‌یی یا مناظره‌یی می‌توان بهتر بررسی کرد. ■